

دموکراسی، عدالت و صلح

دکتر زهرا نوع پرست*

چکیده

در این مقاله ارتباط صلح، عدالت و دموکراسی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. با توجه به اینکه رابطه عدالت و دموکراسی تقریباً بیشتر جنبه حقوقی دارد، ابتدا تجزیه و تحلیل می‌گردد و سپس پیوند این دو با صلح سنجیده می‌شود. در این قسمت همچنین نظر بعضی از فلاسفه بزرگ نظیر ارسطو، هنس کلسن، جان رالز، و امانوئل کانت، ارائه می‌شود و در دنباله، استدلال لیبرال‌های نام‌آوری مانند وودرو ویلسن، امانوئل کانت و بروس راست در ارتباط بین دموکراسی و صلح به میان می‌آید و با تشریح «نظریه صلح دموکراتیک» آراء طرفداران و منتقدین بررسی می‌گردد. همچنین به آراء واقع‌گرایان که به ارتباط دموکراسی و صلح اعتقاد چندانی ندارند، اشاره می‌شود. طی این مقاله سوالات متعددی مطرح می‌گردد، از آنجمله: آیا کشورهای دموکرات تا کنون با یکدیگر جنگ نکرده‌اند؟ آیا دموکراسی صلح‌خواه‌تر از کشورهای غیر دموکرات هستند و اصولاً چه عوامل دیگری به غیر از دموکراسی در برقراری صلح اروپا بعد از جنگ دوم جهانی تأثیر گذاشته است؟ با ارائه‌ی مثال‌های تاریخی و روز سخی می‌گردد، تحلیل حتی الامکان دقیقی در پاسخ به هر سؤالی ارائه‌شود. بالاخره در خاتمه، نتیجه‌گیری مورد ملاحظه قرار خواهد گرفت.

واژگان کلیدی

عدالت، دموکراسی، صلح دموکراتیک، لیبرالیسم، وودرو ویلسن، امانوئل کانت، بروس راست، اروپا، جنگ جهانی،

* رابین و کارشناس خبره سیاسی (وزارت امور خارجه)، مترجم، پژوهشگر و مدرس دانشگاهی در مسائل حقوقی و بین‌المللی.

مقدمه

از زمان‌های دور که دختران جوان در جنگ‌های باستانی، توسط نیروهای دشمن به اسارت گرفته می‌شدند تا امروز که کودکان و زنان در کنگو و دارفور مورد تجاوز قرار می‌گیرند، از زمانی که در جنگ‌های اروپایی اعم از داخلی و منطقه‌ای و جنگ‌های جهانی، انواع بمب‌های نیروهای متخاصم، جمعیت‌های غیر نظامی، زنان و کودکان را هدف قرار می‌داد و آنگاه که تیر نیروهای مهاجم در گلوی طفلی فرو می‌رفت، تا حملات انتحاری که غالباً به کشته شدن افراد بیگناه می‌انجامد، انسان‌های معمولی در سینه‌ها، مکان‌ها و شرایط مختلف صلح را ستوده و حفظ و استمرار آن را گرامی داشته‌اند و عجیب آنکه جنگ نیز همواره جزء لاینفک‌های جوامع بشری بوده و نویسنده‌ی نام‌آوری مانند «سون تزو» در بیش از ۲۵ قرن پیش به نگارش کتاب «هنر جنگ» مبادرت می‌کند که نسخه‌ی موفقیت‌پادشاهان آن زمان قرار می‌گیرد. (۱) در این ارتباط وجود انواع دانشگاه‌ها و مؤسسات مطالعات جنگ خود نشانی از گریز ناپذیر بودن این بلای بشری است. با آنکه در سایه‌ی صلح می‌توان به رفاه، آسایش و پیشرفت دست یافت، ولی جنگ‌ها بدلائیل مختلف روی می‌دهند. (۲)

در عین حال در طول تاریخ نویسندگان چندی با توجه به بلایا و خرابی‌های جنگ و نیز با آرزوی برقراری صلح، عدالت و دموکراسی در زمینه‌های سیاسی، حقوقی، روابط بین‌الملل و بسیاری رشته‌های مختلف دیگر قلم فرسایی کرده و حتی هنرمندان بسیاری در نقاشی، مجسمه‌سازی، سینما، و تئاتر و غیر آن به نقش‌آفرینی صلح دوستی و صلح دوستان و نتایج حاصل از صلح پرداخته‌اند. (۳) در این راستا، «مطالعات صلح» بعد از جنگ جهانی دوم، در دانشگاه‌ها، مؤسسات مطالعاتی مستقل و نیز بطور متفرق توسط محققان بشر دوست هر روز گسترش و توسعه می‌یابند تا راه‌های ممانعت از درگیری را مورد مطالعه قرار دهند و در این رهگذر هر از گاهی راهکارهایی نیز ارائه می‌گردد.

صلح طلبان و صلح دوستان در طول تاریخ هم مورد اقبال و هم مورد بی‌مهری بوده‌اند. گفته می‌شود که جین آدامز برنده‌ی جایزه صلح نوبل، بعزت مخالفت با ورود آمریکا به جنگ جهانی اول، مورد بی‌مهری قرار گرفت و به او لقب ترسوی خائن داده شد. دیوید کارت رایت به نقل از نمایشنامه‌ی هانری پنجم (اثر شکسپیر) می‌گوید: "در طول تاریخ صلح تن لخت، فقیر و تحت فشار بوده است." (۴)

بالاخره جهت محدود کردن دایره‌ی بحث، این مقاله به ارتباط صلح، عدالت و دموکراسی از دیدگاه

نظریات حقوقی، روابط بین‌الملل و سیاسی می پردازد و حتی الامکان به ارائه‌ی نمونه‌های تاریخی روابط بین‌الملل و وضعیت کنونی جهان خواهد پرداخت و عمدتاً به سوالات زیر به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم پاسخ خواهد گفت:

ارتباط عدالت با دمکراسی و به تبع آن صلح چیست؛ آیا دمکراسی در یک کشور مفروض، در ایجاد صلح بین‌المللی مؤثر است؛ آیا وضعیت صلح آمیز در دنیا، یک منطقه، یک کشور می تواند به ایجاد و ارتقاء دمکراسی در جهان بیانجامد؛ آیا دمکراسی ها در طول تاریخ همواره در طلب صلح بوده اند و بالاخره چه عواملی در قهر دمکراسی و صلح مؤثر می باشد؟

عدالت و دمکراسی

اغلب حقوقدانان برجسته‌ی دنیا، در طول تاریخ برای تعریف عدالت و حتی حقوق جهت تضمین عدالت، همواره جانب احتیاط را رعایت کرده و اغلب از ارائه‌ی تعریفی جامع خودداری کرده اند، بلکه مفاهیمی را به کار برده اند که از ابتدای تاریخ بشریت تا کنون همیشه و در همه قرون و اعصار حائز اهمیت بوده اند و در چارچوب تعریف حتی چند خطی نمی گنجند. به هر صورت برای آنکه ارتباط مستقیم و غیر مستقیم دمکراسی و عدالت را برای ادامه‌ی این مقاله بررسی کنیم به چند تحلیل از بدو تاریخ تفکر، تا کنون اشاره می گردد.

ارسطو (۳۲۲ ق م - ۳۸۴ ق م) در کتاب پنجم «اخلاقیات نیکوماچین»^۱، که به تحلیل عدالت و انصاف اختصاص دارد، معتقد است که عدالت صرفاً در جامعه ای وجود دارد که قانون بر آن حاکم است و وظیفه‌ی حقوق را تشخیص بین عدالت و بیعدالتی می داند. (۵)

به این اعتبار حکومت قانون را که پایه‌ی اصلی دمکراسی است، عامل برقراری عدالت در اجتماع می داند.

بعضی از متفکرین جهت بررسی مفهوم عدالت به تحلیل چارچوب و اصالت «قرارداد اجتماعی» پرداخته‌اند. قدمت ایده قرار داد اجتماعی به زمان‌های قدیم می رسد از سقراط و افلاطون گرفته تا علمای مسیحی قرون وسطی و در ادامه‌ی آن فیلسوفان اوایل دوران مدرن مانند توماس هابز، امانوئل کانت و ژان ژاک روسو، همه آن را مطرح کرده اند. به نقل از افلاطون، سقراط بر اساس قرارداد اجتماعی محکومیت خود را با آنکه غیر عادلانه می دانست، ولی قانونی توصیف کرد و پذیرفت. (۶)

اغلب نام آوران مکتب موضوعه‌ی کلاسیک مانند جان آستین انگلیسی (۱۸۵۹-۱۷۹۰)، به هیچ ارتباطی بین حقوق و عدالت معتقد نیستند و علناً اظهار می‌دارند که حقوق با اخلاق و عدالت ارتباطی ندارد و صرفاً انعکاسی از حقایق اجتماعی و خواسته‌های مردم در یک سیستم دموکراتیک است. (۷) حقوق دانان متأخر این مکتب مانند «اچ-ال-هارت» با حفظ خط اصلی تفکر و استدلال مذکور، تعدیلی را در بحث‌های خود نسبت به مفاهیمی مانند اخلاق و عدالت نشان می‌دهند.

هانس کلسن (۱۹۷۳-۱۸۸۱) حقوق دان اروپایی-آمریکایی، کتاب «عدالت چیست؟» خویش را اینگونه آغاز می‌کند:

"در طول تاریخ بشریت، هیچ پرسشی به این اندازه با شور و هیجان مطرح نگردیده، در راه آن اینهمه خون‌های پریه‌ها هدر نرفته و اشک‌های خون‌بار جاری نشده و در پاسخ به هیچ سوالی اینهمه سعی وافر توسط متفکرین عظیم صورت نگرفته است. از افلاطون تا کانت همه در تلاش بوده، ولی هنوز بدرستی، جوابی در خور نیافته‌اند. بنظر می‌رسد که عقل سلیم نمی‌تواند برای آن پاسخی بیابد و صرفاً قادر است تلاش بیشتری را مبذول دارد." (۸)

در ادامه‌ی سخن، کلسن پاسخ خویش را در مورد "عدالت چیست؟" تقریباً با تکرار سخن افلاطون- "شادی،^۱ مخصوص انسان عادل است و انسان بی‌عدالت ناشاد است" (۹) به‌صورتی دیگر شکل می‌دهد. وی بزرگترین ودیعه‌ی زندگی را «شادی اجتماعی» می‌داند و اساساً بر این اعتقاد است که انسان نمی‌تواند شادی را به معنای واقعی آن در تنهایی تجربه کند. در نتیجه به اجتماع روی می‌آورد و اگر اجتماعی بتواند به یک میزان شادی را برای همه تأمین کند یعنی توانسته است عدالت اجتماعی را برقرار کند. (۱۰) وی می‌گوید، انسان در اجتماع آزاد نیست که آنچه را می‌خواهد به سلیقه‌ی خود انجام دهد در نتیجه با رعایت سلیقه‌ی دیگران و با دیگران بدنبال شادی خویشان خواهد بود و عدالت یعنی تلفیق شادی همه در یک نظام دموکراتیک. بدین ترتیب با ارائه‌ی توضیح مختصری از نظریات بعضی از فلاسفه‌ی نامی تاریخ در مورد عدالت، تا حدودی ارتباط آن را با دموکراسی می‌توان ترسیم نمود.

در دنیای امروز (جهانی شده)، تعریف عدالت کار دشوارتری است بطوری که جان رالز^۲ (۲۰۰۲-۱۹۲۱) نظریه پرداز برجسته‌ی حقوق، در کتاب خود تحت عنوان «تئوری عدالت» عدالت را در هر کشوری یا جامعه‌ای با توجه به خصوصیات آن و بطور جداگانه قابل مطالعه می‌داند. (۱۱) در عین حال حقوق‌دانانی

1- Happiness

2- John Rawls.

مانند «توماس پوگی»^۱ (۱۹۵۳) بر این اعتقادند که عدالت را باید در «کل جامعه‌ی بشری» جستجو نمود. وی با اعتقاد راسخ به امکان تحقق عدالت جهانی موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهد. (۱۲)

جیمز لی ری،^۲ استاد علوم سیاسی دانشگاه «وندر بیلت» اظهار می‌دارد، امانوئل کانت در صلح پایدار خود و در ترسیم ارتباط دموکراسی و صلح از عدالت نیز سخن می‌گوید. یکی از این اشارات بدین شرح می‌باشد: "جمهوری‌هایی که از لحاظ داخلی در آن عدالت رعایت می‌گردد و بر اساس رضایت عدل بنیاد نهاده شده‌اند، رابطه برقرار می‌کنند و آنها را مستحق این رابطه می‌دانند" (۱۳) پس به نظر کانت، به غیر از شرط رضایت مردم و به تبع آن حق تعیین سرنوشت و برقراری دموکراسی، شرط رعایت عدالت برای هر دو طرف از لوازم تحقق صلح دموکراتیک بشمار می‌رود.

ناگفته نماند که روح و نص منشور ملل متحد، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، کنوانسیون‌های حقوق بشر اروپایی، آمریکایی و آفریقایی همگی از ارتباط دموکراسی، صلح، عدالت و حقوق بشر حکایت می‌کنند. کلیه‌ی این اسناد بر اساس جدایی‌ناپذیر بودن این مفاهیم تنظیم و تدوین شده‌اند. گویی که فقدان یکی، کار تحقق بقیه را دشوار و به تعبیری غیر ممکن می‌سازد. ناگفته نماند که بعضی از نویسندگان شرقی اصولاً سیر بررسی دموکراسی به شیوه‌ی غربی را بطور کلی مورد انتقاد و تحلیل قرار داده‌اند. (۱۴)

صلح و دموکراسی: در تئوری و عمل

جلوه‌های مختلفی از صلح و ایجاد صلح در جهان را می‌توان در کتب و نوشته‌های مختلف دید، ولی مطالعه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که ایجاد صلح و دموکراسی اغلب به‌عنوان اقدامی جمعی مطرح می‌باشد (۱۵) ناگفته نماند که نویسنده‌ی حاضر، نیز تلاش فردی مطلق را باور ندارد. زیرا حتی اثر یک نویسنده، به معنای واقعی کلمه، تلاشی فردی محسوب نمی‌شود. احتمالاً سعی خانواده یا آموزگار، سیستم آموزشی، تسهیلات دولتی و غیره همه شرایطی را فراهم می‌آورند که بطور نمونه مقاله نویسی در جهت ترغیب صلح قلم می‌زند. دولت نیز در ارتباط با دولت‌های دیگر به هیچ‌گونه تلاشی که مثمر ثمر و در جهت تحقق صلح باشد، نمی‌تواند دست بزند مگر آنکه دولت‌های دیگر نیز همان رویه را به نحوی دنبال کنند. (۱۶)

1- Poggy.

2- James Lee Ray.

با این مقدمه ارتباط صلح و دموکراسی در چارچوب دو نظریه‌ی غالب روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش یک این ارتباط بطور عمومی و نیز بطور اخص از نظر طرفداران و منتقدین تئوری صلح دموکراتیک ارائه می‌شود.

یک- تبیین و تحلیل لیبرالیستی: در تئوری و عمل

رویکرهای لیبرالیستی، چه آنهایی که از دریچه سیاست به رویدادهای بین‌المللی می‌نگرند و نیز آنهایی که از دید اقتصادی به تجزیه و تحلیل روابط بین‌الملل می‌پردازند، رابطه‌ی کم و بیش مستقیمی را بین صلح و دموکراسی به شرح زیر قائل می‌باشند:

لیبرالیست‌ها با در نظر گرفتن حق تعیین سرنوشت ملل، رضایت مردم در ایجاد حکومت و نحوه‌ی اداره‌ی کشور و در غایت ایجاد حکومت دموکراتیک، معتقدند که این حکومت‌ها قادرند ثبات، صلح و حکومت قانون در داخل و نیز صلح و امنیت بین‌المللی را تأمین نمایند.

«توماس وودرو ویلسن» (۱۸۵۶-۱۹۲۴) استاد و رئیس دانشگاه پرینستون، فرماندار نیوجرسی که برای دو دوره از ۱۹۱۲ عهده دار مقام ریاست جمهور آمریکا از حزب دموکرات بود، به‌عنوان نظریه پرداز و نیز سیاستمداری لیبرال، در کشور خویش و نیز در سراسر دنیا بخاطر طرفداری از آزادی، دموکراسی، صلح و مخالفت با استعمار تحسین تعداد بیشماری را برانگیخت. در عین حال وی مورد انتقاد فراوان نیز قرار گرفت. نخست به دلیل طرفداری از «جدایی نژادی» که بعضی آن را ناشی از شرایط حاد زمان و جنوبی بودنش می‌دانستند و نیز بخاطر تفکر «صدور دموکراسی». ویلسن از شناسایی رژیم مکزیک و بعضی کشورهای آمریکای لاتین که شیوه‌ی دموکراتیک واقعی و اصیل نداشتند خودداری کرد. وی با این اقدام، قصد داشت که آنها را به پذیرش ارزش‌های دموکراتیک وادار نمایند. (۱۷)

تشکیل جامعه‌ی ملل بر اساس احترام به حق تعیین سرنوشت و برقراری دموکراسی در سراسر دنیا از پیشنهادات ویلسن بشمار می‌رفت. ولی آمریکا خود از عضویت در آن سر باز زد. در واقع آمریکا بعد از ویلسن لیبرال در زمان تئودور روزولت از حزب جمهوریخواه تحت تأثیر رویکرد واقع‌گرایانه، به عوض پرداختن به ارتقاء دموکراسی در اروپا و آمریکای لاتین، توجه خود را معطوف به حفظ منافع ملی و کوشش در جهت دستیابی به منابع بیشتر و قدرت نمود. به هر صورت رویای لیبرالیستی ویلسن در تحقق صلح بین‌المللی نقش بر آب شد و در عمل سیستم تقریباً دموکراتیک جامعه‌ی ملل متحد قادر به حفظ صلح در

جهان نگریدید. با در گرفتن جنگ جهانی دوم بین کشورهای دموکرات، فاشیست، نازی و بالاخره کمونیست، عقاید لیبرالیستی مورد تجدید نظر قرار گرفت. (۱۸)

رویداد فوق باعث طرح این سوال می شود که آیا ماهیت دولت نازی آلمان، یعنی فقدان دموکراسی، اسباب جنگ را فراهم آورد یا ریشه های تاریخی اختلاف در اروپا ناشی از تجاوزات ناپلئون بناپارت و ناپلئون سوم، تاج گذاری پادشاه پروس در قصر ورسای به عنوان پادشاه آلمان متحد در سال ۱۸۷۱ در الحاق آلتزاس و لرن به خاک آن کشور و بالاخره تحقیر آلمان در عهدنامه ی ورسای سال ۱۹۱۹، دشمنی آلمان و فرانسه و انتقام جویی هیتلر را می طلبید و کدامیک نقش بیشتری را در نقض صلح ایفا کرده اند؟

در همین ارتباط سوال دیگری به میان می آید؛ اگر اختلافات مرزی، قومی، قبیله ای و جغرافیایی همواره در ذهن مردم و رهبران هر کشور و هر منطقه ای زنده باشند و یا زنده نگهداشته شوند، چه باید کرد؟ اگر هیتلر در سال ۱۹۳۳ به مقام صدر اعظمی و سپس به صورت دیکتاتور محبوب در نمی آمد جنگ جهانی دوم صورت نمی گرفت؟ کارل اشمیت، حقوقدان آلمانی استدلال می کند که رژیم نازی حتی از رژیم پیش از خود یعنی دموکراسی «وایمار» که حالت هرج و مرج را در کشور سبب شده، قانونمندتر بود. (۱۹) در این صورت رابطه ی دموکراسی و صلح چگونه است؟ چگونه دموکراسی می تواند صلح پایداری را سبب گردد؟ بعضی پاسخ آن را در وابستگی متقابل و همگرایی منطقه ای و جهانی می بینند. بشرط آنکه وابستگی کشورهای دموکرات به یکدیگر تا حدی باشد که هر بحرانی در یک کشور دیگران را هم تحت تاثیر قرار دهد، نظیر بحران اقتصادی و مالی کنونی که همکاری کلیه کشورها را برای رفع وضعیت نامطلوب موجود می طلبد.

روند همگرایی در اتحادیه ی اروپا که از اتحادیه ی ذغال و فولاد آغاز شد و به تدریج به همکاری بیشتر انجامید تا بالاخره بعد از معاهده ی ماستریخت تبدیل به اتحادیه اروپایی شد.

علیرغم عدم توفیق در تصویب سند قانون اساسی اروپا، اینک در جهان مظهر دموکراسی، صلح و همکاریهای اقتصادی، آزادی تجارت، رفت و آمد و نقل و انتقال افراد کالا و غیره است. شاید ویلسن و لیبرال های آرمان گرا هم این حد از همکاری و صلح را نمی توانستند تصور کنند، ولی در اینجا سوال دیگری هم مطرح می شود؛ آیا حضور و تمایل دموکراسی ها در اروپا باعث صلح، ثبات و همکاری و همگرایی گردید و یا لزوم ایجاد همکاری و همگرایی و صلح، باعث ارتقاء دموکراسی شد؟ یا در واقع هر دوی آنها هم علت و هم معلول بودند؟

به نظر می‌رسد، با مقایسه‌ی میزان دموکراسی و همگرایی اروپای غربی با شرایط غیر دموکراتیک اروپای شرقی و همگرایی ناموفق نیمه اجباری کومکون در طول جنگ سرد بتوان نتیجه‌گیری نمود که نه تنها شرایط دموکراتیک اروپای غربی، همگرایی و در واقع صلح بین کشورهایمانند آلمان، فرانسه، ایتالیا و انگلستان را میسر ساخته و به نوبه‌ی خود این همگرایی و وابستگی اقتصادی متقابل به ارتقاء دموکراسی و تحقق صلح یاری نموده، بلکه در غایت این روند، باعث فروپاشی بلوک شرق و جذب کشورهای اروپای شرقی نیز شده است.

نکته‌ی دیگری که در ظاهر با استدلال لیبرالیستی همخوانی ندارد، اینست که در همین دوره، بین کشورهای اروپای غربی و کشورهای اروپای شرقی غیر دموکرات نیز علیرغم فقدان ساز و کار همکاری و همگرایی، شرایط صلح آمیز از نوع جنگ سردی آن برقرار بود که شاید بتوان، بزعم واقع‌گرایان، آن را به بازاری هسته‌ای دو ابر قدرت و عوامل دیگر نسبت داد. به هر صورت با فروپاشی شوروی، استدلال واقع‌گرایان نیز به چالش کشیده شد.

بعد از بحث عمومی در خصوص ارتباط دموکراسی و صلح از نظر لیبرالیست‌ها، اینک «نظریه‌ی صلح دموکراتیک» از دیدگاه نظریه پردازان عمده آن مورد تحلیل قرار خواهد گرفت. توأمأً تحلیل منتقدین نیز به میان می‌آید.

دو- نظریه‌ی صلح دموکراتیک: نظریه پردازان و منتقدان

الف. نظریه پردازان

نظریه‌ی صلح دموکراتیک، اولین بار توسط امانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) در کتاب «صلح پایدار» در سال ۱۷۹۵ به میان آمد. وی معتقد است که حکومت‌های دموکراتیک چون حکومت مردم می‌باشند، بنابراین طرفدار صلح اند نه کسب قدرت و جنگ طلبی، زیرا مردم جنگ طلب نیستند و از وقوع آن متضرر می‌گردند. کانت حکومت جهانی را تجویز نمی‌کند. بلکه این اعتقاد می‌باشد که کشورها باید حاکمیت خود را در چارچوب همکاری و همگرایی بیشتر حفظ کنند. (۲۰)

کانت در واقع ضرورت دموکراسی برای اداره‌ی کشور و نیز خودداری از جنگ را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. در این ارتباط وی شفافیت را به جای پنهان کاری در سیاست توصیه می‌کند و مخفی کاری را عامل توطئه‌های بین‌المللی و جنگ‌های مخرب می‌داند. از نظر وی جنگ‌ها منافع واقعی را

برای مردم به همراه نمی آورند. در همین راستا حل مسالمت آمیز اختلافات را وسیله ای برای خودداری از جنگ می داند. کانت بر این اعتقاد است که حاکمیت های مستقل در سایه ی همگرایی باعث تنوع فرهنگی می شوند و به مردم این امکان را می دهند که از میان فرهنگ های گوناگون به گزینش فرهنگ دلخواه مبادرت کنند. کانت دستیابی به صلح را امری آسان و حتمی بر نمی شمارد ولی معتقد است که در سایه ی اتحاد کشورهای دموکراتیک می توان از قدرت طلبی حکمرانان مستبد و خودکامه ممانعت کرد. اعلامیه ی چهارده ماده ای وودرو ویلسن رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا و تحلیل های جوزپه مازینی^۱، میهن پرست ایتالیایی (۱۸۷۲-۱۸۰۵)، در واقع انعکاسی از افکار کانت می باشد. (۲۱)

برای فیصله ی درگیری ها و برقراری صلح، کانت قائل به سه اصل زیر است: اول آنکه قانون اساسی «جمهوری» (معادل امروزی دموکراسی پارلمانی و سیستم نمایندگی) باید متضمن آزادی و مساوات اتباع و تفکیک قوا باشد. دوم، شناسایی حقوق مشروع تمام شهروندان و جمهوری های دیگر، باعث «بنیادی اخلاقی» می گردد که بر اساس آن می توان «اتحادی صلح آمیز» را با معاهده ای در خصوص حقوق بین المللی و سازمان ملل به وجود آورد و بالاخره تدوین قانونی جهانی که تجارت آزاد و بازرگانی را برای روابط فرامرزی و ایجاد انگیزه های مادی برای تفاهم و نه درگیری ایجاد نماید. (۲۲)

با غلبه ی رویکردهای واقع گرایانه مبتنی بر زور و قدرت و نیز موازنه ی قوا در دوره ی جنگ سرد، بحث در خصوص نظریه ی صلح دموکراتیک سال ها مورد بی مهری قرار گرفت ولی از اواخر دهه ی هشتاد تجدید اهمیت یافت. عامل مطرح شدن دوباره ی آن، از طرفی بیل کلینتون رئیس جمهور آمریکا و نیز نویسندگان و نظریه پردازان روابط بین المللی مانند بروس راست^۲ بودند.

گفته می شود، بعد از فرو پاشی شوروی، کلینتون و مشاور امنیت ملی وی انتونی لیک^۳، با اعتقاد راسخ به اینکه ارتقاء دموکراسی باعث تقویت صلح بین المللی می گردد، با شدت و حدت برنامه ی حمایت از دموکراسی ها را دنبال کردند. رئیس جمهور آمریکا پست های جدیدی را در وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی ایجاد کرد و پیشنهاد ۶۰ درصد افزایش در برنامه های کمک به این منظور را صادر نمود. از جمله حمایت از روسیه برای ارتقاء دموکراسی را در پیش گرفت. (۲۳)

در کتاب مشترکی که بروس راست و جان آر. آنیل^۴ تحت عنوان «مثلث صلح: دموکراسی، وابستگی

1- Giuseppe Mazzini

2- Bruce Russett.

3- Anthony Lake.

4- John R. Oneale.

متقابل اقتصادی و استقرار نهادهای بین‌المللی، بجای دور «باطل قبلی» که دایماً آنها را در مقابل یکدیگر قرار می‌داد و به جنگ‌های خونین منجر می‌شد، باعث ایجاد «دور فضیلت» می‌گردد و صلح پایدار را به ارمغان می‌آورد. (۲۸)

پیش از این نیز ارتباط تجارت آزاد با صلح به میان آمده بود. در قرن هیجدهم و نوزدهم در بریتانیا طرفداران آن مانند آدام اسمیت (۱۷۷۶ در کتاب ثروت ملل) اعتقاد داشتند که تجارت آزاد، رفاه، صلح و بهروزی را به همراه دارد. بعدها ریچارد کوبدن استدلال نمود که تجارت ضمن به‌مراه داشتن افزایش منافع اقتصادی مانع بروز جنگ برای ادامه‌ی رونق و رشد اقتصادی است، زیرا در یک دموکراسی مردم به افرادی رأی می‌دهند که ضامن ادامه‌ی جریان سود باشد. (۲۹)

راست و اُنیل در مثلث خود، جایگاه مشابهی را نیز برای سازمان‌های بین‌المللی قائلند که این خود باید مورد بررسی جداگانه‌ای قرار گیرد. این نکته مورد توجه امنوتل کانت نیز بوده است. (۳۰)

یکی دیگر از مباحثی که به تقویت توضیح تئوریک دموکراسی و خودداری از جنگ می‌انجامد. انواع سازو کارهای خودداری از جنگ در یک کشور دموکراتیک است که عمدتاً می‌توان آنها را به دودسته تقسیم نمود. دسته‌ی اول عوامل فرهنگی و دسته‌ی دوم موانع ساختاری برای تصمیم‌گیرندگان در دموکراسی هاست. دسته‌ی اول نشان می‌دهد که چه سازو کارهایی برای رفع و ممانعت از شدت گرفتن اختلافات در جوامع دموکراتیک وجود دارد. دسته‌ی دوم از ساختار قانونی و غیره نشأت می‌گیرد که مثلاً رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر یا رئیس‌کشور نمی‌توانند بدون گرفتن موافقت پارلمان و تخصیص بودجه اعلان جنگ نمایند. (۳۱)

ناگفته نماند که در برخی از موارد دولت‌های دموکراتیک با استناد به دلایل مربوط به امنیت ملی، طرف دیگری را برای کارایی و حصول نتیجه‌ی سریع‌تر اعمال می‌کنند. در هر صورت کانت و راست و همفکران آنها صلح بین دموکراسی‌هایی از نوع خاص را پیش‌بینی می‌کنند که این هم مورد شک منتقدان و نیز مورد انتقاد آنهاست.

ب-منتقدان:

به همان میزان که در خصوص ارتباط دموکراسی و صلح بطور مثبت سخن رفته، نگاه انتقاد آمیز نیز به تئوری صلح دموکراتیک مطرح بوده است و برخی از متخصصین صلح و امنیت بین‌المللی، عوامل چند

دیگری را برای حفظ صلح به میان آورده اند. (۳۲)

از اواخر قرن بیستم با طرح مجدد تئوری صلح دموکراتیک، دو موضوع اساسی توسط منتقدین مطرح شد. این منتقدین دو شیوهی «مطالعه‌ی موردی» و نیز «مطالعه‌ی تطبیقی» را در ارائه‌ی نظرات خود اعمال نمودند. سوالات عمده‌ای که در این زمینه به میان آمد، عبارتند از:

یک، آیا دموکراسی‌ها با یکدیگر در طول تاریخ نجنگیده‌اند و اصولاً آیا دموکراسی‌ها صلح طلب‌تر از کشورهای غیر دموکرات می‌باشند؟ نویسندگانی مانند میریام فندیوس ال‌من^۱ در پاسخ به این سوالات و در چالش با فرضیه‌ی اصلی، اینگونه پاسخ می‌دهد:

"طرفداران صلح دموکراتیک، راه افراط را در دفاع از آن پیموده و عوامل دیگری را که در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی مؤثرند، اغلب نادیده گرفته‌اند." وی و دیگر همفکرانش در این موضع با مطالعه‌ی روابط کشورهای دموکراتیک، کشورهای دموکراتیک و غیر آن و کشورهای غیر دموکراتیک با یکدیگر به نتیجه‌ی فوق‌نائل آمده‌اند. به نظر ال‌من، عوامل ژئوپولیتیک و محاسبات استراتژیک می‌تواند بهتر عدم وقوع جنگ بین دموکراسی‌ها و جنگ بین کشورهای غیر دموکراتیک را توصیف نماید و ماهیت غیر دموکراتیک داخلی یک کشور لزوماً باعث جنگ نمی‌شود. عوامل بسیاری از جهت داخلی، سیاست خارجی را شکل می‌دهد که فقدان دموکراسی می‌تواند آن را تقویت کند. (۳۳)

انواع دموکراسی و صلح دموکراتیک

در بحث‌های مفصل‌تر و در واقع دقیق‌تر از رابطه‌ی دموکراسی با ثبات و صلح داخلی و بین‌المللی بخصوص بعد از درگیری‌ها و کشمکش‌های داخلی، مسائلی مانند نوع سیستم انتخاباتی و نحوه‌ی تقسیم قدرت هم از اهمیت بسیاری برخوردار است. (۳۴) با آنکه بسیاری از کشورهای بزرگ و کوچکی که سابقه‌ی طولانی دموکراسی دارند، علیرغم جمعیت متشکل از اقوام و گروه‌های مختلف، از «سامانه‌ی نمایندگی متناسب با جمعیت» برخوردار نیستند و ظاهراً با مشکل خاصی از این بابت روبرو نشده‌اند، ولی وضعیت در کشورهای نوپا متفاوت است. گفته می‌شود در کشورهایی که بدنبال نزاع و برخوردهای نظامی داخلی دموکراسی شکل می‌گیرد، این تناسب و در بر گیرندگی در بقای صلح حائز اهمیت است. در واقع اینگونه استدلال می‌شود که نظریه‌ی صلح دموکراتیک در کشورهای نوپایی که فاقد این تناسب است، کارایی

1- Miriam Fendius Elman

ندارد. همچنین در بیشتر موارد وقوع درگیری ها بعلت عدم تناسب تقسیم قدرت بین گروههای قومی مختلف روی می دهد. (۳۵)

استثناء بر اصل

علیرغم آنکه گفته می شود بین دموکراسی های مستقل از سال ۱۷۸۹ جنگی رخ نداده است ولی کتب و مقالات زیادی در خصوص موارد استثنایی و عدم شمول نظریه‌ی صلح دموکراتیک منتشر شده اند. (۳۶) «جیمز لی ری» در کتاب خود، ۲۰ مورد را بررسی می کند. از جمله جنگ فنلاند و انگلستان در طول جنگ جهانی دوم، هند و پاکستان ۱۹۴۸ ترکیه و قبرس در سال ۱۹۷۴، آلمان در اتحاد با کشورهای غیر دموکرات علیه کشورهای دموکرات، در جنگ جهانی اول. (۳۷) ناگفته نماند با تفسیر مضیق بروس راست از دموکراسی این امکان وجود دارد که لیست را محدود نمود. در آن صورت هر چقدر تعریف دموکراسی محدودتر باشد، موارد کمتر استثنایی را می توان ارائه کرد. برای مثال گفته می شود، دموکراسی هایی که در تعریف فلان بگنجد به احتمال هشتاد درصد کمتر با یکدیگر خواهند جنگید. (۳۸)

به نظر نویسنده‌ی این سطور، آخرین موردی که فرضیه‌ی اصلی را مورد چالش قرار می دهد و بخاطر تازگی هنوز در کتاب های تاریخ روابط بین الملل راه نیافته ولی به نظر می رسد، منبعده عنوان استثناء بر اصل مورد تجزیه و تحلیل بیشتر قرار گیرد. جنگ گرجستان و روسیه یعنی دو دموکراسی پارلمانی برسر اوستیای جنوبی است که در مرداد ماه ۱۳۸۷ (برابر اوت ۲۰۰۸) روی داد. حمله‌ی گرجستان به اوستیای جنوبی و بدنبال آن ضد حمله‌ی وسیع و همه جانبه‌ی روسیه، اروپا و جهان را نگران رویارویی احتمالی ناتو و روسیه نمود. در غایت شاید بتوان گفت که عقلانیت دموکراسی های غربی در چارچوب اتحادیه‌ی اروپا و ناتو تعادلی را میان کشورهای که معتقد به طرفداری از گرجستان و مخالف آن بودند، به شکلی فراهم آورد که از دست زدن به اقداماتی که در نهایت به سود ناتو نبود، خودداری شد. نهایتاً منافع ملی و امنیتی باشگاه دموکراتیک کشورهای غربی عقل سلیم را جایگزین اقدامی فوری و احتمالاً ناعاقلانه کرد. این رویداد در خور تأمل بیشتر می باشد. زیرا ضمن شک و تردید در فرضیه‌ی اصلی و پشتیبانی از فرضیه‌ی رقیب به نوعی، فرضیه‌ی اصلی را با در نظر گرفتن اعمال سیاست مدبرانه‌ی دموکراتیک بعضی از کشورهای ناتو نظیر آلمان و فرانسه از رویارویی با روسیه و متقاعد کردن و همراه کردن دیگران دلیلی بر تعقلی بودن و احتراز دموکراسی های با سابقه از جنگ بخصوص جنگ با دموکراسی دیگر مطرح می کند.

به هر صورت عوامل دیگری نظیر انرژی وارداتی از روسیه، جنگ ناموفق و فرسایشی ناتو در افغانستان و موضوع نیمه تمام عراق، در این تعقل دموکراتیک و صلح طلبی که منافع و حقوق جمعی ملل تشکیل دهنده‌ی ناتو و اتحادیه‌ی اروپا را تامین می نمود، مؤثر بوده اند. (۳۹)

دموکراسی های وارداتی و صلح دموکراتیک

باید دید که دموکراسی های وارداتی که با زور از طرف دولت خارجی از طریق نظامی و یا غیره به وجود می آید، می تواند همان نقشی را بازی کند که دموکراسی های خود جوش ایفا می کنند؟ پاسخ به سوال فوق با در نظر گرفتن نمونه های بسیار موفق آلمان و ژاپن بعد از جنگ دوم جهانی دشوار می نماید. یا با شدت کمتر می توان به اقدامات آمریکا در آمریکای لاتین برای اشاعه دموکراسی به صور مختلف اشاره کرد که بعضی برای مدت زمانی خاص موفقیت آمیز بوده اند. (۴۰) به هر صورت نمونه های اخیر یعنی عراق و افغانستان که با تجاوز نظامی و در ابتدا با اهدافی سوای صدور دموکراسی صورت گرفته است، نه تنها نوید صلح در این کشورها و نیز در منطقه را نمی دهد، بلکه به نظر نمی رسد که با عقب نشینی نیروهای متجاوز بتواند حتی در داخل کشور استوار بماند. (۴۱)

«جنگ های جدید» و صلح دموکراتیک

مطلب دیگر در ارتباط دموکراسی ها و صلح موضوع جنگ هایی است که اصطلاحاً عنوان «جنگ های جدید» را بخود اختصاص داده است. در حالی که این نوع جنگ ها، در طول تاریخ با تفاوت هایی همواره در سراسر گیتی وجود داشته اند. «توماس وایس» در کتاب خود به تشریح این جنگ ها پرداخته است که در واقع در کشورهای غیر دموکراتیک و در اثر مشکلات مربوط به اختلافات قومی اوج می گیرند و باعث بر هم زدن صلح به طریقی می گردند، که اغلب فیصله آن بسادگی امکان پذیر نیست. عجیب آنکه مجموعه های معظم نظامی-صنعتی کشورهای دموکرات آتش این جنگ ها را با در اختیار گذاردن تسلیحات روشن نگه می دارند و در مقابل منافع طبیعی آنها از قبیل الماس، الوار و غیره را به تاراج می برند. جنگ های داخلی کنگو از این قبیل می باشد. (۴۲)

صلح دموکراتیک و استعمار غیر دموکراتیک

موضوع دیگر مرتبط به دموکراسی، عدالت و صلح آنست که چرا کشورهای دموکرات بعضاً دست به استعمار، استعمار نو و دیگر اشکال بهره کشی زده اند؟ آیا این با تئوری «صلح دموکراتیک» در تباین نیست؟ جالب آنکه اغلب اقدامات استعمارگرانه توسط کشورهای دموکرات مانند انگلستان، فرانسه، آلمان و ایالات متحده صورت گرفته است. ناگفته نماند که این کشورها، تنها استعمارگران تاریخ نیستند. پیش و همراه آنان شماری از کشورها سعی در استعمار ملل دیگر نموده اند. بهرحال چگونه آن را می توان با نظریه‌ی صلح دموکراتیک تطبیق داد؟ در این مورد و وودرو ویلسن، رئیس جمهور آمریکا قویاً بر این اعتقاد بود که پس از جنگ جهانی اول بساط استعمار کشورهای اروپایی برچیده شود. وی در کنفرانس ورسای سعی در اعمال نظر نمود ولی عملاً نتوانست به نتیجه‌ی مطلوب دست یابد. لذا در شکل گیری جامعه‌ی ملل ساز و کار سرپرستی عمدتاً جایگزین استعمار گردید و در تحولات بعدی و روی کار آمدن واقع گرایان، دولت آمریکا خود به یکی از کشورهایی تبدیل شد که استعمار نو را در فرهنگ سیاسی بین‌المللی رواج داد.

مکتب واقع گرایی و ارتباط دموکراسی و صلح بین‌المللی

با آنکه واقع گرایان غربی دموکراسی و حکومت قانون را در صحنه‌ی داخلی ارج می نهند و آن را عامل صلح و ثبات داخلی می دانند، ولی صحنه‌ی داخلی را متفاوت از صحنه‌ی بین‌المللی می بینند و قواعد آن را بدلیل فقدان حکومت مرکزی جهانی، اوضاع هرج و مرج و آنارشی بین‌المللی، نبودن سیستم قضایی بین‌المللی، ناکافی بودن و نارسا بودن رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی، و بالاخره نگرانی و دغدغه در خصوص حفظ امنیت داخلی و منافع ملی، قابل تسری به صحنه‌ی بین‌المللی به حساب نمی آورند. رئالیست‌ها، اصولاً راه تأمین ثبات و ایجاد صلح بین‌المللی را متفاوت از لیبرال‌ها تشخیص می دهند. بطوری که حتی نو واقع گرایان صلح بین‌الملل را کاملاً ناشی از حضور دولت‌های دموکراتیک و ساز و کارهای دموکراتیک بین‌المللی نمی بینند. اصولاً با توجه به ناباوری نسبت به تحقق یک چنین وضعیت دموکراتیکی در جهان، واقع گرایان، طرف دیگری را برای تأمین صلح بین‌المللی تشخیص می دهند و در صورت ضرورت، وقوع جنگ را پیش بینی می کنند. از نظر واقع گرایان، استفاده از زور راهی برای تحقق اهداف ملی می باشد و با آنکه در رویکرد نوواقع گرایی بر استفاده از زور تأکید نمی گردد، بهر حال به‌عنوان شق ثانی مطرح می‌باشد. (۴۳) مفهوم "جنگ عادلانه" در روابط بین‌الملل از همین عقیده سرچشمه می گیرد. (۴۴) مطلب حائز توجه

این است که دسته ای از نولیبرال های هنجاری به دخالت بشر دوستانه، یعنی تعبیر جدید از جنگ عادلانه، اعتقاد دارند. (۴۵) همچنین بعضی از واقع گرایان مانند مورگانا، احتمال ایجاد دنیای صلح آمیز را تحت شرایط خاص بعید نمی دانند. (۴۶)

ناگفته نماند که در تنها ساز و کار دموکراتیک بین المللی جهانگیر کنونی یعنی سازمان ملل متحد که هدف اصلی خود را تأمین صلح و امنیت بین المللی و احترام به حقوق بشر می داند. بکارگیری از زور به دو شکل، دفاع مشروع به موجب ماده ۵۱ منشور- حتی به شرایط حقوق بین الملل عرفی که در واقع فوری بودن، متناسب بودن و غیر تلافی جویانه بودن است، اشاره ای ندارد- و ترتیبات ماده ۳۹ تا ۴۲ فصل هفتم منشور مبنی بر استفاده قهر آمیز برای تنبیه متجاوز پیش بینی شده است و این تقریباً همان استدلال «جنگ عادلانه» را در صحنه ی بین المللی مطرح می کند. به هر صورت تمهیدات چندی برای ممانعت از وقوع جنگ بر اساس فصل ششم منشور ملل متحد در نظر گرفته شده است.

باید اضافه نمود که تفسیر نامبهم و توسل ناصحیح به این تمهیدات اغلب مشاهده شده است. هیچیک از مواردی که ظاهراً در بعضی از کتب و مقالات به عنوان مصداق بکارگیری زور در چارچوب فصل هفتم منشور ملل متحد قلمداد شده حائز شرایط حقوقی لازم نبوده است. از نظر متخصصان امر بدلائل مختلف نه حضور کلاه آبی های سازمان ملل در جنگ کره و نه عملیات توفان صحرا برای آزاد ساز کویت که علی الظاهر به موجب قطعنامه ی ۶۷۸ (۲۹ نوامبر ۱۹۹۰) شورای امنیت صورت گرفت، حائز شرایط و خصوصیات این عملیات بودند. لذا در شرایط حاضر که نیروهای سازمان ملل به موجب ماده ی ۴۳ در دسترس نمی باشند، کمیته ی نظامی ستاد سازمان فعال نیست و در هیچ یک از موارد فوق فعال نبوده و اصولاً مجوز عملیات صراحتاً صادر نشده است، دست زدن به اقدامات در چارچوب «ائتلاف کشورهای متمایل به همکاری» توجیه حقوقی ندارد و نمی توان آنها را در چارچوب دموکراتیک سازمان ملل دانست. (۴۷)

ناگفته نماند که اصولاً اتخاذ تصمیمات مربوط به صلح و امنیت بین المللی که اصولاً مسئولیت اولیه ی آن با شورای امنیت است و با عنایت با کارایی نسبی آن در ۱۹۴۵ تدوین شده یک رویه ی کاملاً دموکراتیک نیست. برای توضیح بیشتر در این مورد می توان گفت که دموکراتیک است بدلیل اینکه به هر حال دولت ها با پیوستن به منشور که یک معاهده ی بین المللی توسط نمایندگان ۱۵ کشور از ۱۹۹ کشور عضو، آنهم به قید رای موافق ۵ عضو داریم، باعث می گردد، ابرهای غیردموکراتیک، آسمان منشور سازمان ملل را تیره و تار نماید. با عنایت به ماهیت «نه چندان دموکراتیک شورای امنیت» سازمان قادر نبوده بسیاری

از مشکلات، بحران‌ها و درگیری‌های کهنه‌ی منطقه‌ای و بین‌المللی را در جهت تأمین صلح بین‌المللی برطرف نماید.

نتیجه‌گیری

در این مقاله ارتباط صلح، دمکراسی و عدالت مورد بررسی قرار گرفت. به نقل از بعضی فیلسوفان بزرگ حقوق مشخص شد که دمکراسی و عدالت در داخل یک کشور با یکدیگر در رابطه‌ی تنگاتنگ هستند و با وقوع تحولات نیمه‌ی دوم قرن بیستم این ارتباط لااقل در اروپا و آمریکا کاملاً مشهود است. با این وجود ملاحظه گردید که این کشورهای دموکرات، با استعمار ملل دیگر عدالت را زیر پای گذاشته‌اند. سپس ارتباط دمکراسی و صلح، در چارچوب رویکرد لیبرالیسم و واقع‌گرایی بررسی شد و ملاحظه گردید، در حالی که لیبرال‌ها، مانند وودرو ویلسن دمکراسی را ضامن صلح می‌دانند واقع‌گرایان بر این باورند که دمکراسی صرفاً صلح داخلی را تضمین می‌کند و در صحنه‌ی بین‌المللی عوامل دیگری نظیر توازن قوا می‌تواند به تأمین صلح مدد رساند. با بررسی آراء طرفداران و منتقدین «نظریه‌ی صلح دموکراتیک» جوانب مختلف این نظریه مورد مذاقه قرار گرفت و عقاید واضعین آن نظیر امانوئل کانت و بروس راست مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. با عنایت به نظرات موافق و مخالف و نیز شواهد تاریخی شاید بتوان گفت که کاربرد این نظریه یعنی ارتباط صلح و دمکراسی در بعضی از انواع دمکراسی‌ها، مانند دمکراسی‌های اروپایی مصداق دارد ولی جنبه‌ی عمومی آن ملحوظ نیست. به هر حال با آنکه به نظر می‌رسد که دمکراسی‌های غربی با یکدیگر حداقل از سال ۱۹۴۵ در صلح زیسته‌اند ولی صلح طلبی آنها در بعضی موارد در ارتباط با سایر نقاط دنیا، مورد شک و تردید می‌باشد.

در نهایت باید اذعان نمود که «مردم دنیا»، اعم از شرقی و غربی، شمالی و جنوبی و در دنیای دموکراتیک و یا غیر آن، طرفدار صلح‌اند و خواهان جنگ نمی‌باشند و بیان خواسته‌های آنها در یک سیستم دموکراتیک اصیل و مستقل میسر می‌باشد.

منابع

۱. سون تزو، ترجمه‌ی حسن حبیبی، (تهران انتشارات قلم، ۱۳۵۹)، این کتاب پیش از آن توسط محمود کی در سال ۱۳۵۲ به فارسی ترجمه شد. گفته می‌شود که این اولین رساله‌ی روشن و مکتوب در خصوص جنگ است. سون تزو از اهالی شاه نشین "چی" به خدمت پادشاه "وو" در می‌آید و با فرماندهی ارتش پیروزی و موفقیت را برای پادشاه به ارمغان می‌آورد.

۲. رجوع شود به:

Greg Cashman, *What Causes War? An Introduction to Theories of International Conflict* (New York: Maxwell Mcmillan 1993) pp.193-223 and 1-13.

3. Hans-Ulrich Scupin, "Peace Historical Movement Towards," *in Encyclopedia of Public International Law*, (Amsterdam:North-Holland Publishing Company,1982) pp.78-86

4. David Cortight, *Peace: A Short History of Movement and Ideas*, (Cambridge: Cambridge,2008) p.1.

5. John M.Kelly, *A Short History of Western Legal Theory* (Oxford: Clarendon Press 1992) pp.26.

6. Mark Tebbit, *Philosophy of Law:An Introduction*, (London:Routledge, 2000), p.80; John Finnis, "National Law the Classical Tradition," in Jules Coleman and Scott Shapiro, ed., *The Oxford Handbook of Jurisprudence and Philosophy of Law* (Oxford:Oxford,2002), p.8-9

7. H.L.A Hart, *Concept of Law* (Oxford:Oxford University Press,1961), pp.97-114.

8. Hans Kelsen, *What is Justice?* (Berkeley:University of California Press,1957), p.1.

9. *Ibid*, p.1.

10. *Ibid*, p.1.

11. Rawls John, *A Theory of Justice* (Massachusetts:Belknap Press 1971), pp.1-19,44-56, 243.

12. William Twining, *Globalization and Legal Theory*, (London: Butterworths, 2000), p.9.

13. James Lee Ray, *Democracy and International Conflict: An Evaluation of the Democratic Peace proposition* (Columbia:University of South Carolina Press, 1995) p.3.

14. M.V. Naidu, " The Eight Fundamentals of Democracy: A Gandhian Analysis," in eds, *Peace Foundation*, 1996, pp.31-55.

15. David Cortright, *Peace: A History of Movements and Ideas*, pp 1-18.

۱۶. بهترین مثال آن جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و پس از دفاع مقدس مردم کشورمان و ناکامی متجاوز، حمله همان متجاوز به کویت و اشغال آن کشور بشمار می‌رود.

17. Seymour Martin Lipset, ed, *The Encyclopedia of Democracy*, vol.III (London Routledge, 1995), pp. 1377-1379.

18. *Ibid*, pp. 1377-1379.

19. David Ingram, *Law: Key Concepts in Philosophy* (New York: Continuum, 2006), p.5.

20. Seymour Martin Lipset, *ed.*, pp. 695-696.

21. *Ibid*, pp. 695-696.

22. Bruce Russett and John R. Oneal, *Triangulating Peace: Democracy, Interdependence and International Organization* (New York: W.W.Notron & Company, 2001), p. 29-30.

23. Miriam Fendius Elman, *ed. Paths to Peace: Is Democracy the Answer?*

(Massachusetts: MIT Press, 1997) pp. 2-5.

24. Bruce Russet and John R. Oneal, p. 35.

25. *Ibid*, p. 29.

26. *Ibid*, p. 45.

27. *Ibid*, p. 45.
28. *Ibid*, p. 29.
29. *Ibid*, p. 30.
30. Jon C. Pevehouse, *Democracy From Above: Regional Organizations and Democratization*, (Cambridge: Cambridge University Press), p.11.
31. James Lee Ray, *Democracy and International Conflict: An Evaluation of the Democratic Peace proposition*, (Columbia: University of South Carolina Press, 1995), p.91.
32. Arie M. Kacowicz and Yaacov Bar-Siman-Tov, "Stable Peace: A conceptual Framework" in Arie M, Kacowicz Yaacov Bar-Siman-Tov, Ole Elgstrom and Magnus Jerneck, ed, *Stable Peace Among Nation* (New York: Rowman & Littlefield Publishers, 2000), pp. 11-35.
33. Miriam Fendius Elman "the need for a qualitative test of the democratic peace theory" in Miriam Fendius Elamn, ed, *Paths to Peace: Is Democracy the Answer?* (Massachusetts: MIT Press, 1997), PP. 1-57. Aso; Paul K. Huth and Todd L. Alle, *The Democratic Peace and Territorial Conflict in Twentieth Century*, (New York: Cambridge University Press, 2002), pp. 5-6.
34. Philip G. Roeder and Donald Rothchild, "Conclusion: Nations-State Stewardship and the Alternatives to Power Sharing" in Philip G. Roeder and Donald Rothchild, ed., *Sustainable Peace: Power and Democracy After Civil Wars*, (New York: Cornell University Prees), pp. 159-173
35. John M. Owen "Perceptions and Limits of Liberal Peace: The Mexican-American and Spanish-American Wars" in Miriam Fendius Elamn, ed, *Paths to Peace: Is Democracy the Answer?* (Massachusetts: MIT Press, 1997), PP. 153-155.

توصیه می‌گردد مقالات دیگر این کتاب جالب مورد مطالعه قرار گیرد.

36. James Lee Ray, pp. 86-87

37. *Ibid.* p. 89.

۳۸. زهرا نوع پرست «بحران گرجستان: فصل نوین در روابط روسیه و غرب»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۶۳ پاییز ۱۳۸۷، صص ۴۷-۲۹.

39. Jon C. Pevehouse, p.10.

۴۰. زهرا نوع پرست «چشم انداز همگرایی در خلیج فارس، *مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۲۵۴-۲۵۳، مهر و آبان ۱۳۸۷، صص ۸۶-۷۰.

۴۱. توماس وایس، *مدخله بشر دوستانه: اندیشه در عمل*، ترجمه زهرا نوع پرست (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تابستان ۱۳۸۷)، صص ۹۴، ۱۰۲، ۱۸۸، ۱۹۸.

42. Colin Elamn, "Realism," in ed, Martin Griffiths, *International Relations Theory for the Twenty-First Century: An Introduction* (London: Routledge, 2007), p. 15.

۴۳. رجوع شود به:

سید عبدالعلی قوام، *روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها* (تهران: سمت، ۱۳۸۶)، صص ۷۹ تا

۹۹. همچنین رجوع گردد:

Cynthia Weber, *International Relations Theory: A Critical Introduction* (London: Routledge, 2001) pp. 14-34.

44. Peter Sutch and Junita Elias, *The Basics: International Relations* (New York: Routeledge, 2008) p. 70.

45. John M. Hobson, *The State and International Relations* (Cambridge: Cambridge University Press, 2001) p. 17.

46. Burns H. Weston, "Security Council Resolution 678 and Persian Gulf Decision Making: Precarious Legitimacy," *American Journal of International Law*, vol. 85. no3 (1991), pp. 516-535; Panel I- "the United Nations, The Gulf and Regional Collective Security," *Columbia Journal of Transnational Law*, vol.29, no 3 (1991),

pp. 506-507 ; Abram Chayes, "The Use of Force in the Persian Gulf" in Lori Fisler Damrosch, David J.

47. Scheffer, **ed, Law and Force in the New International Order** (Boulder: Westview Press, 1991), pp.34; David J. Scheffer. " Use of Force After the Cold War: Panama, Iraq, and the New World Order," in Louis Henkin, **et al. Right V. Might: International Law and the use of force** (New York: Council on Foreign Relations Press, 1991) pp. 126-127.; William R. Frye, **A United Nations Peace Force** (London: Stevens & Sons, 1957), pp. 56-57.

Archive of SID